



امام حسین
علیه السلام
و احیای دین

محمد تقی جعفری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام حسین (ع) و احیای دین

نویسنده:

محمد تقی جعفری تبریزی

ناشر چاپی:

موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری

فهرست

۵	فهرست
۶	امام حسین(ع) و احیای دین
۶	مشخصات کتاب
۶	پیشگفتار
۶	مقدمه
۷	امام حسین و احیای دین

امام حسین (ع) و احیای دین

مشخصات کتاب

پدیدآورندگان: نویسنده محمدتقی جعفری

ناشر: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری

عنوان اصلی امام حسین (ع) و احیای دین

صفحه: ۱۵-۲۶

زبان: فارسی

تاریخ: ۱۳۷۵ شمسی

ارتباط محتوایی:

کد پارسا: ۱۳۰۱۱۷۵۶

موضوع: احیای دین-امام حسین (ع) - سیره

پیشگفتار

نوشتاری که در پی می‌آید، بیانات ارزشمند استاد گرانقدر علامه محمدتقی جعفری در نقد سکولاریزم است که در دومین سمینار بررسی زندگانی امام حسین (ع) به عنوان افتتاحیه‌ی سمینار در دانشگاه امام حسین (ع) ایراد گردیده است. این سخنرانی عیناً از نوار پیاده شده است و با مقدمه‌ای کوتاه تقدیم حضور شما گرامیان می‌گردد.

مقدمه

از آنجا که دین‌باوری، دیرینه‌ای به درازای عمر بشر دارد، فلسفه‌ی دین یا شناخت حکمت ارسال رسل از جمله‌ی مسائلی است که ذهن و فکر آدمی را در طول تاریخ به خود مشغول نموده است. در این میان سؤالهایی وجود دارد که پاسخ بدانها شالوده‌ی اصلی اعتقادات و رفتارهای دینی را شکل می‌دهد. پرسشهایی از این دست که گوهر اصلی دین و هدف بعثت انبیا (ع) چیست؛ آیا دین عهده‌دار سامان‌بخشی به تمام شئون زندگی انسان است یا فقط ناظر به رابطه‌ی انسان با خدا، یعنی صرفاً عبادی و شخصی، است؟ آیا ممکن است انسان روزگاری از تمام یا برخی از آموزه‌های دین بی‌نیاز شود؟ اگر انسان را صرفاً در برخی از شئون حیاتش، نیازمند به دین الهی می‌دانیم این تفکیک و تبعیض چه ملاکی دارد؟ در این عرصه برخی را عقیده بر این است که چون مخاطب دین، کسی جز انسان نیست و انسان دارای نفس و روانی است که در عین تعدد قوا واحد است (النفس فی وحدته کل القوی) لذا تمام جنبه‌های آن در یکدیگر مؤثرند و برآیند آنها، آدمی را به سوی حیات طیبه‌ی مورد نظر دین رهنمون می‌گردد؛ بنابراین هدایت دینی ناظر به تمام جوانب فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی زندگی انسان است. در مقابل، عده‌ای به پیروی از مناسک دنیاپرستی سکولاریزم، که خود مولود نامیمون اومانیزم و لیبرالیسم است، معتقدند که باید تمام جنبه‌های اجتماعی حیات انسان (اعم از سیاست، حکومت، اقتصاد، مدیریت و...) را به دست علم تجربی یا غمبارتر از آن به دست تمایلات لجام گسیخته‌ی بشری سپرد و دین را به زاویه‌ی تنگ و خاموش رابطه‌ی شخصی بین انسان و خدا، که هیچگونه بازتاب مفید بیرونی ندارد، تبعید کرد. آن هم نه از باب اینکه در سکولاریزم چنین توصیه‌ای نسبت به همین دین محدود بی‌بو و خاصیت شخصی وجود دارد بلکه چون این

بخش از دین به علت مثله شدن از پیکره‌ی اصلی با منافع ارباب دنیا برخوردی ندارد، فعلا از تیغ تصفیه مصون مانده است. سخنان استاد گرانقدر، علامه محمد تقی جعفری دام عزه که پیش روی شماست، این نظریه را مورد نقد و بررسی قرار داده است.

امام حسین و احیای دین

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين بارئ الخلائق اجمعين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين. در قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی نزاعهایی بین متصدیان امور دینی و سیاستمداران، شیوع و شدت پیدا کرد که قبلا این نزاع مخفی بود و بعدها جدی و تدریجا به سکولاریزم منتهی شد. گفتند شما مشغول کار خودتان باشید، ما هم مشغول کار خودمان باشیم. علم، فرهنگ، سیاست و... را از دین جدا کنید و فقط مشغول کار خودتان باشید. اصل قضیه از خود ماهیت دین و خود ماهیت سیاست نبود، ما نباید اینقدر ساده باشیم. اگر منظور از مسیحیت و یهود، همان دو دین ابراهیمی بود که ما در کتابهای مقدس، مختصات این پدر پیامبران را می‌بینیم، دین شامل تمام شئون زندگی‌ش می‌شود، علمی، فلسفی، سیاسی و جهان‌بینی، حقوقی و اقتصادی‌اش. اگر ابراهیم همانی است که ما می‌شناسیم و اگر این دو دین، مسیحیت و یهود، واقعا ادعایشان این بود که ما ابراهیمی هستیم، و کار خودشان را به ابراهیم مستند می‌کردند، محال بود این بحث پیش بیاید که بین این مسائل حیاتی بشر تفکیک شوند؛ لذا باید علل این مسأله را در خودخواهیها و خودکامگیهای اشخاصی جستجو کرد که هر کدام از یکی از این مسائل، دین یا سیاست یا علم، دفاع می‌کردند. پس، بحث به آنجا مربوط است؛ مربوط به ماهیت دین نیست؛ مربوط به حقیقت حیات آدمیان نیست؛ حیات قابل تکه شدن نیست. شاید بتوان با جرأت گفت، خطرناکترین تجزیه‌ای که در طول تاریخ بشر دیده شده آن قیچی است که برداشت و گفت که اقتصاد بشر غیر از حقوقش است، اخلاقش غیر از فرهنگش است، دینش غیر از سیاستش است؛ این را درست کنید و گرنه حقیقت را تکه تکه کردن به چه کار می‌آید با اینکه خودمان هم در طول تاریخ دیدیم صدمات این مسائل چه بوده است. این را ما دیدیم و می‌بینیم. متأسفانه از بعضی از مورخان سیاسی من دیده‌ام که خواسته بود به این مسأله یک کمی استحکام ببخشد - مسأله سکولاریزم - نوشته بود که دانتو و تومادو آکن، اینها از خطر بزرگی که در کلمات ارسطو درباره‌ی سکولاریزم بود، غفلت ورزیدند. اینها خواستند مطلب را بزرگ کنند تا کمی عظمت پیدا کند و گفتند ارسطو گفته است. مگر شوخی است؟ مگر شما بچگانه فکر می‌کنید؟ گفتند گوینده از ارسطو است. هر دو کتاب بزرگ ارسطو، که به این بحث مربوط است بنده دارم و در گذشته درباره‌ی این تحقیق کردم و الان هم برای آمادگی شرکت در این سمینار، دوباره جستجو کردم. خیر، قطعاً ارسطو چنین حرفی نزده است. ارسطو می‌گوید: خیراتی به جسم انسان مربوط است و خیراتی هم به روح او مربوط است. سعادت فرد در اینجا مانند سعادت جامعه در خیرات روحی اوست. بقیه خیرات باید وسایلی تلقی شود. اصل، آن کمال روحی است و هدف اجتماع هم این کمال و خیر روحی است. این چگونه با سکولاریزم می‌سازد؟ (البته این دلیل نمی‌شود که هر چه ارسطو گفته تمامش را ما قبول داریم؛ خیر، مطالبی که ایشان گفته و باطل است، فراوان است، ولی این مطلب جاودان و پاینده در طول تاریخ بوده و خواهد بود) بعد می‌گوید: اینکه ما می‌گوییم اصیلترین خیرات، خیرات روحی ماست، خیر نفس ماست و کمال ذاتی ماست، خدا را در این قضیه شاهد می‌آوریم که خیر و کمال ذات اوست. این عین عبارت ارسطو است. ای مورخ چطور تو این مسأله را ندیده‌ای ولی قضاوت می‌کنی که دو متفکر خطری که در کلمات ارسطو مخفی بود (درباره‌ی سکولاریزم) نادیده گرفتند و غفلت ورزیدند. این عبارت ارسطوست. من بارها عرض کردم خدایا اگر می‌خواهی به ما چیزی بدهی قبلا وجدانش را بده. اگر می‌خواهی به ما علم بدهی و اگر می‌خواهی لطف کنی که در این دنیای زودگذر چیزی سرمان بشود، اول یک ظرفیت و وجدان علمی بده. عبارت مرد از کتاب سیاست ارسطو این است. هم کتاب اخلاق نیکوماکس، استدلال کردم و آورده‌ام، آن وقت، این چطور با بی‌دینی می‌سازد؟ این چطور می‌تواند بدون این خیر روحی، این خیر ذاتی، این خیر نفسی، چگونه

می‌تواند بدون ارتباط با خدا، که مبنای تمام ادیان حق تاریخ است، امکانپذیر باشد؟ این چه حرفی است؟ به هر حال، در قرن ۱۴ و ۱۵ این قضیه اتفاق افتاد. از دیدگاه علمی و تاریخی، مخصوصاً مربوط به تاریخ اسلام، مسأله جدایی دین از علم و دین از سیاست قطعاً اشتباه است. دلیل اول ما، که مساوی با یک میلیارد دلیل است، وجود حسین (ع) است. اگر آن حضرت به کناری می‌رفت و سر جایش می‌نشست و به سجاده‌ی خویش قناعت می‌کرد، به همان ذکر عرفانی شبانه‌روزی خودش قناعت می‌کرد، این مسأله‌ای به این عظمت که تاریخ نظیرش را ندیده اتفاق نمی‌افتاد. این فقط ادعای ما مسلمانان نیست. آقایان خارجیان هم وقتی نوشته‌اند، متذکر شده‌اند که این حادثه‌ی حسین، یک سلسله کوه است که از نظر ارتفاع و سلسله تمام حوادث تاریخ پشت سر آن هستند و با وجود این دیده نمی‌شوند؛ این حادثه، برای چه بوده است؟ برای این بوده است که بگوید آقای یزید خواهش می‌کنم نماز شب بخوانید. اگر امکان دارد در غسلتان ترتیبی را مراعات فرمایید از ارتماسی بهتر است. آیا این مسأله گفتنی است؟ نه، ما هیچ دلیلی نداریم. حادثه‌ای به این حدت و شدت، نشان می‌دهد که اگر امکان داشت روز طولانی می‌شد و حسین (ع) یک میلیارد جان داشت، آن را در این راه فدا می‌کرد و می‌گفت نمی‌شود در جامعه، ظلم ظالمان و ستم ستمگران را تحمل کرد. من دارم می‌بینم که جامعه دارد از نظر عقاید و مکتب اسلام و احکام اسلامی مختل می‌شود لذا بیشتر به جوانان توصیه می‌کنم که آقا فکر کنید. مسائل ممکن است با الفاظ زیبا مطرح شود ولی ببینید که حقیقت قضیه چیست. فرمان مالک اشتر چیست؟ فرمان مالک اشتر، بعداً جنبه علمیبحث را مطرح خواهیم کرد. اول ببینیم که آیا در اسلام این قضیه صحیح است یا خیر؟ فرمان مالک اشتر چیست؟ کتاب دعاست؟ کتاب احکام دماء ثلاثه است؟ مالک برو و جامعه را اصلاح کن و راه اصلاح سیاسی جامعه این است، مصر هم به عنوان نمونه. هر کس با دقت در این فرمان مبارک نظر کند می‌فهمد این فرمان برای جامعه بشریت است. اغلب خطبه‌های نهج‌البلاغه که اخلاقی و الهیات و اجتماعی و سیاسی دارد برای اصلاح جامعه است. خود پیامبر اکرم (ص) کارش چه بود مثل سایر حنفا که چند نفر بودند سیف بن ذی یزن حمیری، زهیر بن ابی سلماء مضری، لید بن ربیع عامری، مثل اینها می‌گفت که ما یک رابطه شخصی با خدا داریم. هر کس که میل دارد بیاید در این رابطه شخصی با ما رفاقت کند. اما او آمد دستگاه را به هم زد و اقتصاد و حقوق را منقلب کرد و نظامیگری به وجود آورد. تمام جامعه را عوض کرد. خیلی باید در مسائل دقت کرد. البته بحثهایی هست که چه باید کرد که از دین سوء استفاده نشود. اشکال ندارد شما بحث خودتان را بکنید. همین حرف در سیاست هم هست که چکار بکنیم که سیاست در شکل ماکیاولیش دود از دودمان بشر در نیآورد. چون وقتی پای بشر در کار است از باعظمت‌ترین وسیله توانسته است بدترین استفاده را بکند. برادران من این فقط به دین مربوط نیست. این بشر هر چیز که به دستش داده وقتی خودخواهی‌اش گل کرده بدترین استفاده را از آن کرده است. من این مثال را بارها عرض کرده‌ام. امروز اگر کسی بگوید شما پول را از جامعه بشری بردارید - پول که یک امری مادی است - زیرا در طول تاریخ هیچ پدیده‌ای مانند پول این همه حق را نکشته و این همه باطل را احیا نکرده، پول هر کاری را در تاریخ کرده است، پس آن را کنار بگذارید. خواهند گفت نمی‌شود. این حرف منطقی نیست، ضد منطقی است. حیات بشری بدون پول امکان‌پذیر نیست. خودت را درست کن، پول چه کند؟ خودخواهی خودمان را تنظیم کنیم و گرنه پول وسیله‌ای برای تبادل کالا- به کالا، کالا به کار، کار به کالا و کار به کار است و شاخص ارزش آن، یعنی کسی که این هزار ریال را دارد در این جامعه می‌تواند به اندازه این هزار ریال از خدمات و کالای این جامعه استفاده کند. زبان این بدبخت غیر از این چیز دیگری نیست ولی می‌بینید که با پول چه کرده است. حال، بحث را مقداری عمیق‌تر کنید، بحث را علمی‌تر کنید. این امر شایان تمجید نیست که با الفاظ دل‌خوش بدارید چیزی را از روح انسانی بازنگیریم. حذف است. تغییرش دهیم و اصلاحش کنیم، این قانون تکامل بشری است که اگر تو نمی‌پسندی تغییر ده. به هر حال، وجود حسین بن علی (ع) به تنهایی می‌گوید در اسلام آن قیچی وجود ندارد. خواجه نصیر الدین طوسی با این جمعی که کرده میان عالترین تقوی، دین، کلام، علم، فلسفه، ریاضیات، پس شما قیچی‌ات را بردار. اینجا جایش نیست. این که علم با دین نمی‌سازد، فلسفه با دین نمی‌سازد، اینها همه شوخی

است. اینها هر کدام ابعاد مکمل حیات آدمی است. شما بیابید، بنشینیم حیات را درست تفسیر کنیم و بینیم از این «زیبایابی» گرفته، زیبایابی ای که فوق کمیت است، فوق کوانتوم و مقدار است، فوق عدد و علامت است تا دقیقترین مسائل ریاضی همه جوابگوی آن حیات من است که یک واحد است. آن را قیچی نکن، ما چرا ناتوانیهایمان را روپوش بگذاریم؟ چرا؟ به میدان بیایم و ناتوانیهایمان را به قدرت تبدیل کنیم. مثالی را عرض می‌کنم یک ماهی را ۷ الی ۸ ماه است که از دریا گرفته‌اند و آورده‌اند و مقداری در شیلات مانده و بعد هم داخل یخچال و فریزر و بعد از هفت، هشت ماه، مهمان دعوت کردید و آنها آمدند و به خانم خودتان گفتید که امشب ماهی بپز. به مهمانهای عزیز ماهی بدهیم. این خانم کارد را برمی‌دارد، ماهی را تکه تکه می‌کند و داخلش چیزهایی می‌ریزد و مهیا می‌کند. پس از اینکه مهمانان شام خوردند، بگویند به مهمانان ماهی دادم. کدام ماهی؟ ماهی وقتی که از دریا بیرون آمد، رفت. ماهی نداریم. این ماهی چاقو خورده تو از آب درآمده است، این دیگر توی آب نیست. بشر وقتی از علت مشرف بر او، علت محیط، بریده بریده است. بعد هم آن وقت قیچی را بگذاریم، اقتصادش (آن «ش» در فارسی به کجا برمی‌گردد) غیر از اخلاقی است. وقتی که تکه تکه می‌شود مثل آن ماهی، فکر می‌کند که ماهی خورده است، کدام ماهی؟ انسان خیال می‌کند دارد علوم انسانی می‌خواند، چقدر دل خوش داریم. اینها علوم انسانی است که آقایان برای ما مطرح کردند؟ خود انسان کجاست؟ بنابراین بحث جدایی دین از سیاست، جدایی دین از علم، جدایی دین از اقتصاد، جدایی دین از هنر و فرهنگ، در حقیقت، شما بفرمایید جدایی اینها از حیات بشری، اینها مکمل همدیگر بوده است و اینها همیشه در تاریخ به یاری هم شتافته‌اند. منتهی وظیفه‌ی انسانی ماست که سوء استفاده نکنیم. تخصصهای ما به جای خود، اینجا دانشگاه است آقایان و بنده هم که اینجا نشسته‌ایم حوزوی هستیم. مثالی در اینجا عرض می‌کنم: گفته‌اند که یک محضری مدتی بود که مشتری نداشت دید که چکار کند، بچه‌ها هم که نان می‌خواهند. یک روز سرش را از پنجره درآورد و یک نفر از آن کوچه رد می‌شد، گفت آقا سلام علیکم، تشریف بیاورید بالا، عرضی داشتم. آن بنده‌ی خدا هم آمد بالا و نشست. بعد از چند دقیقه‌ای به یک نفر دیگر گفت آقا ببخشید می‌شود چند دقیقه‌ای به اینجا تشریف بیاورید و یک چای بخورید. آن آقا هم آمد و در کنار نفر دیگری نشست. چای را که خوردند رو کرد به اولی و گفت آقا شما با ایشان دعوا دارید، او گفت من اصلاً ایشان را تا به حال ندیده‌ام، چه دعوایی؟ گفت بنابراین یک ترک دعوا بنویسید. حالا آقایان حوزویان آیا میل دارید که با دانشگاهیان امروز یک ترک دعوا بنویسیم یا خیر، حالا که ما خیلی دعوا با هم داریم، کدام دعوا؟ یک تقسیم کاری است که ضرورت پیش آورده و بسیار هم به جاست. دانشگاه مشغول کار خودش باشد و حوزه هم مشغول کار خودش باشد. در عین حال کانالهای اساسی علوم، اینها را به هم وصل می‌کند. بارها من عرض کرده‌ام که ابن سینا و خواجه نصیرالدین توسی، مولوی، ابن‌رشداه، علامه حلّی و شهید اول و شهید ثانی را بیاورید، مجمع حوزه و دانشگاه اینها هستند. حوزه یعنی چه؟ یعنی همین آقایان، دانشگاه هم یعنی همین آقایان. چهل کتاب خواجه نصیر توسی در هندسه و ریاضیات دارد. همین مرد در عالی‌ترین وضع دینی از دنیا رفته است. وصیت کرد که وقتی من مردم جنازه‌ام را پایین پای حضرت موسی بن جعفر (ع) دفن کنید و روی سنگ قبر من بنویسید «و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید» (کهف - ۱۸) سگ اصحاب کهف این خاندان، دستهایش را دراز کرد، مقابل رویش و در آستان خوابیده است. این با معادلات درجه فلان نمی‌سازد؟ ساخته شده است، نمونه‌اش هم همین خواجه نصیر، یک چیزهایی، ناتوانی است. بشر حتی برای ناتوانی خودش هم می‌خواهد یک اصلی پیدا کند و این بد است. این دلش می‌خواهد که میگساری کند، رباعیات خیام بدبخت و بیچاره، که ۱۰ الی ۱۵ رباعی بیشتر ندارد، که آن هم والله مربوط به نهیلیسم نیست، ما در مورد آن تحقیق کردیم، می‌خواهد در این کشویش باشد، وقتی که دست به آنجا می‌برد آن را بردارد، اینها را هم در تأیید آن بیاورد. می‌گوید تو بهتر می‌فهمی یا عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری؟ آدمی می‌خواهد برای روپوش نهادن بر ناتوانی خودش اصلی را درست کند، می‌گوید اینها را از هم جدا هستند، بگو درباره‌ی اینها فکر نکردم. بگو اگر اینها با هم بسازند سودجویی من گرفته می‌شود، آن وقت بچه‌های من نان می‌خواهند. اینجاست که می‌بینید واقعا تقسیم کار را به حساب

رویاری در آورده‌اند. آقا فیزیک چند رشته است؟ شاید الان ما ده‌ها گرایش در فیزیک داریم، ریاضیات چند گرایش دارد؟ پس بزنید به تیپ هم، خود فیزیکدانان با هم بحثها دارند، آنها برای خودشان رشته‌های مختلفی هستند. انواع فلسفه داریم، آیا اینها رویاری هم هستند؟ رویاری هم نیستند. اگر می‌خواهید اینها را رویاری هم قرار بدهید، بفرمایید میدان باز است. گاهی در طول تاریخ علم و فلسفه خطر بزرگی می‌بینم. یکی از آن خطرها این است که خدا کند ما دچار آن خطر نشویم، شخصیت‌هایی در تاریخ بروز می‌کنند در یک علمی؛ که هرگاه بیان «چنین است» می‌کنند جامعه از آن «چنین باید» درمی‌آورد. او چنین است که می‌گوید باید دید دلیل او چقدر مقتضی است؛ به عنوان مثال انتخاب طبیعی را می‌دانید که داروین پیش کشید که در بقای حیوانات، بحث انتخاب طبیعی یک اصل مهمی است که قوی، ضعیف را از بین می‌برد و به زندگی خودش ادامه می‌دهد. او انتخاب طبیعی را پیش کشید و گفت که تحقیقات من نشان می‌دهد که در جویبار زندگی جانداران، همیشه شانس بقا با آنهاست که قوی هستند و قدرت دارند. از این حرف درمی‌آید کهم تو ببر باش و من هم آهو باشم؟ تقسیم‌بندی «آن چنان که هست» را به صورت «باید»، می‌خواهیم درآوریم، آیا این درست است؟ این منطق بیچاره اولاد آدم است. والله آدم دلش می‌سوزد. با اینکه خود این در «آن چنان که هست‌اش» دروغ است. جناب داروین آیا تو فقط جنگهای فلان حیوان را با هم ملاحظه کرده‌ای، در فلان کشور و در فلان بیابان؟ همیاریها، گذشته‌ها و ایثارها و عظمت‌های انسانی را در راه دفاع از آزادی و عدالت اصلا ندیده‌ای؟ اینها در بشر نبوده است؟ چرا می‌خواهی بشر را فقط با ببر و پلنگ مقایسه کنی؟ مرا می‌خواهی با ترومانیوم معنا کنی و نه نامبرنال پسته کانترپ یا آدمهای چینی یا سیناتورپ، من از آنجا رد شدم و خودت دیدی که رد شدم و الان در یک موقعیت بسیار مترقی دارم زندگی می‌کنم می‌گوید برگرد به آنجا و انتخاب طبیعی داشته باش. چون من می‌گویم که انتخاب طبیعی است. ببینید که چقدر جای احساس زجر است. این بشر ساده هم گوش می‌دهد که فرض کنیم آن حرفهای تو در عالم حیوانات درست است در عالم انسانها اگر در داخلش نرون و چنگیز است اگر چه در داخلش هلاکوخان است، تیمور لنگ هست، آیا در داخلش انبیا را نمی‌بینی؛ آیا در داخل آن ابراهیم خلیل و موسی بن عمران وجود ندارد؟ در داخل اینها حسین بن علی وجود ندارد؟ در داخل اینها سقراط شما وجود ندارد؟ خودتان دارید هزارها انسان را نشان می‌دهید که خود شما می‌گویید یکی از آنها مساوی تاریخ است؛ چرا اینها را بحث نمی‌کنید؟ چرا می‌خواهید این قانون را به عنوان قانون کلی برای بشریت مطرح کنید؟ اگر هم در جانداران درست باشد به بشر چه مربوط است؟ بله اگر به حال طبیعی خودش بگذارد بشر تربیت نیبند، تعلیم نیبند، تحریکش کنند و تشویقش کنند، می‌شود؛ اما طبیعت بشر به این نیست. شما یک لحظه حیات عادلانه علی بن ابی‌طالب را می‌توانید با آن مکاتب مقایسه کنید؟ این انسان نبود؟ این مغالطه از آنهاست که در تاریخ فرهنگ بشری خدا کند که بعد از این تکرار نشود. دلیل شما برای ادعایتان ۹۹٪ است چرا صد درصد ادعا می‌کنید؟ بگو آقا من این را اثبات می‌کنم و این گل است و رنگش هم این است، به این میزان خرید داشتم ۹۹٪ دلیل دارم. شاید این بشر با واقعیات رویارو بشود نه با ساخته بنده و جنابعالی. واقعیت و حقیقت را بگویم. اگر وقتی ما دین را معنا کردیم اگر معنا شد که دین عبارت است از مقداری عقاید که رابطه او را با خدا و جهان هستی و با ابدیت بیان، و تنظیم می‌کند، رکن دیگرش برنامه عمل به دین است که چنین برو و چنین نرو، آدم نکش، انسانها را احیا کن، خیانت نکن، وفا به عهد کن، اینها برنامه‌های عملی دین است و یک مقدار هم تعبد دارد. تعبد، بزرگترین فلسفه در همین الله اکبر است؛ ولی برای یک کسی که می‌خواهد با یک قلب نورانی مسائل را بررسی کند، این یک حالت رمزی و سمبولیک است. این هم عبادات دین. تعبد دارید؟ کدام تعبد؟ مجبورم این قسمت را بگویم از آن زمانی که قوانین (قانون اساسی و قوانین مدنی) نوشته شده و بشر را به اینجا رسانده است - نمی‌خواهیم ارزیابی کنیم - در یک کشور چند میلیاردی چند نفر سراغ دارید که بگویند که این قانون اساسی را من با دلیل ثابت می‌کنم و به همه‌ی چون و چراهای تو هم جواب خواهم داد؛ چند نفر؟ فرض کنید در یک کشور یک میلیونی بگویند این قوانین می‌خواهد تو را اداره کند، اینها را اول اثبات کنید بعد عمل کنید، می‌گوید خدا پدرت را بیمارزد حوصله داری. بزرگان

جامعه ما انتخاب کردند و صلاح ما را دیدند. آدمهای آگاه و فهمیده‌ای بودند، جلو افتادند و اینها را برای صلاح ما گفته‌اند و ما هم داریم دنبالشان می‌رویم؛ شما را بهوجدانتان غیر از این است؟ توی یک میلیارد، ۹۹۹ میلیون و... همه تعبدی حرکت می‌کنند و شاید صد نفر باشند که چون و چرا کنند؛ آن هم نمی‌توانند همه سؤالات شما را جواب بدهند، می‌گویند برو آقا؛ آنجا بروها اشکال ندارد اما اینجا الله اکبر، که تکان دادن یک دسته گل برای معشوق است که دلم این است، آیا این اشکال دارد؟ پس ای جوانها حواستان جمع باشد که مسائل عمیقتر از اینهاست. مسأله مطرح شود ولی زود الفاظ و جذائیتی که جعفری در کلمات خود به کار می‌برد؛ شما را فریب ندهد. خیلی مواظب باشید. پس به هر حال از نظر جنبه علمی از آن زمانی که حیات انسانها تکه شد، اصلش را هم گم کرد. زمانی بود که «بایدها»، «این چنین هست‌ها». همه با هم حیات ما را معنا می‌کردند. خدا می‌داند که بشر آن زمان از این دسته گل چه لذتی برده است اما الان مثل اینکه انسان با آن دعوا دارد. دو، سه سال پیش در فصل بهار به گردش رفتیم. گلها چقدر زیبا شکوفا شده بودند. دو، سه تا از بچه‌ها هم با ما بودند. گفتم محمد بیا جلو بینم، اینها چیه، گلها را به او نشان دادم، من حالم از نظر درک زیبایی گلها منقلب شده بود. گفتم محمد اینها چیست. گفت، گل است. گفتم معلوم است که گل است، مگر من می‌گویم آجر است، چرا به این پیام جواب نمی‌دهی؟ تحقیق بفرمایید از موقعی که این قیچی نابکارانه وارد تجزیه روح انسانی شد که یک تکه ماهی را او خورد و تکه دیگر را نفر دیگر خورد... از آن موقع دیگر ما دنبال فلسفه نتیجه نگرفتیم و هدف برای زندگی کردن نتوانستند مطرح کنند (غریبها را دارم عرض می‌کنم) چون «انا لله و انا الیه راجعون» هدف نشان می‌داد. «انا» یعنی نمانده است، «نا» کجاست، «انا» تکه تکه شده است. پروردگارا پرچم حسین را همیشه برافراشته بفرما! خدایا صدای حسین را از این جامعه ما کوتاه نفرما! پروردگارا ما را از دانشجویان خوب دانشگاه امام حسین (ع) قرار بده! پروردگارا الطاف و عنایات خاندان عصمت را از ما قطع نفرما! خداوندا بر علم و معرفت ما (خصوصا در مورد این مسائل) بیفز! والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته